

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در این تنبیه چهارمی که ایشان نوشتند در تصویر انهای معاطات که به هر حال بنا داریم خیلی هم بحث نشود چون دیگه بحث هایش گذشت این مطلبی است که ایشان چهار نحو تصور کردند، دو نحو در تملیک و دو نحو هم در اباحه، در تملیکش خیلی اشکال نکردند چون به هر حال قصد تملیک هست و ملک هم حاصل شده، در آن جایی که اباحه هست یا اباحه به ازای مال یا اباحه به ازای اباحه، این دو صورتی که ایشان تصویر فرمودند اشکالی که مرحوم شیخ دارند این است که اگر اباحه است چطور ملک واقع می شود، این نکته بحثش این است، ما هم گفتیم، دیروز عرض کردیم خیلی وارد این بحث نمی شویم به خاطر این که اصل عبارت را قبول نکردیم حالا دیگه جای بحث ندارد، بحث های فرضی و تخمینی و تقدیری را خیلی خوشم نمی آید اما مرحوم شیخ اصولا راهی را که رفتند این است، حالا من راهش را بگویم حالا بعد.

مرحوم شیخ راهی که رفتند این است که اصولا چه به لحاظ شرعی و چه به لحاظ شخصی این هست که انسان یک لفظی را بکار می برد و یک لازمی دارد، به آن لازم باید بگوییم از این کلام قصد شده، این مطلبی است، حالا هم شخصی داریم هم شرعی داریم، هر دو را داریم یا به تعبیر مرحوم شیخ اسمش را هم گذاشتند دلالت اقتضا، این بحث دلالت اقتضا و تنبیه و ایما و این ها را هم عرض کردیم نکته های فنی را در اقسام دلالت به مناسبت مفهوم و منطق در آن جا متعرض شدیم. دلالت اقتضا اصطلاحا، اصطلاح است دیگه، حالا شما می توانید چیز دیگه بفرمایید، دلالت اقتضا آن است که یک مطلبی صحتش متوقف بر نکته ای باشد ولو در عبارت مثلا و اسئل القرية التي کنا فیها، سوال از ده که نمی شود کرد، مراد اهل قریه است مثلا، چون از ده نمی شود. آن وقت این ها یک اصطلاحی دارند که گاهی اوقات ما این را می فهمیم، این گاهی شرعی است و گاهی شخصی است، در مثال شرعیش همان مثال معروف من اشتری أباه ینعتق علیه، این چطور می شود پدرش اگر بخرد آزاد می شود، از یک طرف انسان لا یملک أباه، از یک

طرف لا عتق إلا فی ملک، اگر بگوییم ملک حاصل شد پس این لا یملک اباه نمی شود، اگر بگوییم ملک حاصل نشد عتق حاصل نمی شود پس این را ما چکار بکنیم؟ لذا علما آمدند به نحو دلالت اقتضا گفتند باید این جور فرض بکنیم که آنا ما، این آنا ما را هم من توضیح دادم کرارا، این آنا ما فقط در ذهن علما وجود دارد، آنا ما ثانیه است، یک دهم ثانیه هم نیست، این فقط در ذهن آقایان وجود دارد مثل عنوان احدهما، این آنا مائی که این ها می گویند مراد این نیست که یک صدم ثانیه، یک هزارم ثانیه، این طور نه، آنا ملکا مشتری می شود پدرش آنا ما، از آثار ملک هم فقط عتق بار می شود، هیچی دیگه بار نمی شود، همان آنا ما هم فوت کرد به بچه هایش منتقل نمی شود مثلاً ارث داده نمی شود، یک ملک فرضی آنی است، این هم فقط برای این که کلام درست بشود، دقت کردید؟

پرسش: آنا ما هم که هست دیگه آنا ما پدرش را مالک شده

آیت الله مددی: نه عرض کردم مالک پدرش فقط به اندازه ای که عتق درست بشود

چرا؟ چون این ها قائل به ملک نیستند، این ها به خاطر جمع بین ادله چنین فرضی را کردند، یک چیز فرضی است، خیالی صرف است، این طوری، روشن شد؟ این در مورد شرعی

در مورد شخصی هم اگر گفت تصدق بمالک عنی، می گوید آقا من یک دانه هزار می دهم، این را بده، مال خودت را از طرف من صدقه، خب این جا نمی شود بمالک عبدک عنی، اگر عبدک است عنی نمی شود، اگر عنی باشد عبدک نمی شود، لذا آمدند گفتند که وقتی گفت اعتق عبدک عنی مراد جدی این است که تو اول آن آن عبد را ملک من بکن تو وکیل که آن عبد را ملک من بکنی، بعد از این که ملک من شد وکیل از طرف من که آن را آزاد بکنی، تا کلام منسجم بشود و إلا نمی شود هم اعتق عبدک، هم عبدک باشد هم عنی، از آن طرف عبد ملک توست، در عتق هم باید ملک باشد، تو از طرف خودت می توانی آزاد بکنی نه از طرف من که مالک نیستم، صونا للكلام عن اللغویة می گوییم پس مراد این است که گفته اولا مَلْکَنی عبدک، ثم أنت وکیلٌ منه فی عتق العبد، این توش خوابیده.

پرسش: مجاز است؟

آیت الله مددی: مجاز نیست، این صحت کلام این را اقتضا می کند

مرحوم شیخ می خواهد بگوید آیا اگر گفت ابحت لك جميع التصرفات، از این ور هم تصرفاتی که متوقف بر ملک است پس ازش در می آید این معنا که قبل از این که آن تصرفاتی که متوقف بر ملک است، مثلاً عیدی را که معاطات خریده آزاد بکند مالک می شود مثل اعتق عبدك عنی، چطور آن جا اول تملیک می کند بعد وکالت می کند در باب آزادی، این جا هم همین طور است. آن وقت مرحوم شیخ می خواهد بگوید این دو نکته در مانحن فیه نمی آید، خلاصه حرف ایشان این است، چون اصل بحث فرضی است و ما هم آن را عرض کردیم آقایان از باب تصحیح درستش کردند و إلا بگوئیم نه اشکال ندارد که بتواند پدرش را بخرد و مالکش هم نمی شود، می تواند آزاد هم بشود، در مقام اعتبارات قانونی است چون تصویر کردند که اعتبار قانونی بدون نکته نمی شود تصویر ملک آنا ما کردند، این جا هم تصویر تملیک کردند.

انصافاً این اعتق عبدك عنی باز هم مشکل دارد، خالی از اشکال نیست، حتی با این ملازمی که آقایان گفتند، دیگه وارد این بحث ها نشویم چون دیگه جایش این جا نیست و عرض کردیم چون اصل مطلب ایشان را قبول نداشتیم اباحه را مطلقاً، دیگه وارد شدن در این بحث خیلی نکته ندارد.

نکته فنی مرحوم شیخ این است، می خواهد این را بگوید که اگر گفت ابحت لك جميع التصرفات، می توانیم از این در بیاوریم حتی تصرفات متوقف بر ملک یا نه؟ چون آن تصرفات متوقف بر ملک باید ملک باشد، باید تملیک باشد، با اباحه نمی شود.

امر پنجم در تنبیه پنجمی که ایشان دارند فی حکم جریان المعاطات فی غیر البیع من العقود و عدمه، عدم جریان، متعرض این نکته شدند، مرحوم شیخ متعرض عده ای از عقود شدند و طبق قاعده چون این فرع در کلمات عده ای از قبل از شیخ آمده ایشان اولاً یا لابلای کلمات متعرض کلمات آن ها هم شدند یعنی مستقلاً این را نیاوردند مثلاً بیایند این جوری بحث بکنند که اولین کسی که این

مطلب را گفت این بود، این جور گفت، بعد دومی، بعد سومی، بعد چهارمی، بعد پنجمی و الی آخره، اجمالا مطلب را از کلمات نقل می کنند، بعضی از کلمات را هم به مناسبت ایشان آوردند.

و نکته فنی را بیشتر در این گرفتند که ببینیم آن عقد با معاطات کنار می آید یا نمی آید، اصلا نکته فنی این باشد که آیا اصلا ماهیت آن عقد آیا با معاطات می شود یا نمی شود؟

عبارتی که ایشان در این جا دارند

پرسش: بیع را با آن عقود

آیت الله مددی: یا ندانند، اگر مسئله سیره و این ها باشد خب سیره که در عقد بیع است، در بقیه معلوم نیست که باشد، حالا مگر در وقف هم بگوییم چون زیاد است، می آیند یک چیزی را در مسجد قرار می دهند به عنوان مسجد، کتاب می گذارند بدون این که صیغه بخوانند، یک چیزی که الان نسبتا بدون چیز زیاد است یکیش همین وقف است و یکیش هم بیع است، این دو تا انصافا زیادند، انصافا هر دو تایشان زیادند.

آن وقت عرض کردیم که در این جا مرادشان از معاطات آنجایی است که ابراز آن انشاء به فعل بشود و عرض شد به این که امروزه حتی در قوانین فعلی این بحث را مطرح کردند لکن تا قبل از این مسائل اینترنت و این مسائل جدید دیجیتال به پنج شکل مطرح کردند، ابراز یا به لفظ است، یا به فعل است، یا به کتاب یا به اشاره یا به سکوت، این پنج تا را آوردند اما در کلمات اصحاب ما لفظ و فعل آمده، البته بعدی ها توسعه دادند اما ابتدایی که بود، نه اصحاب ما، اسلامیین به طور کلی، مرحوم آقای خوئی در این جا کتابت و اشاره را هم از مصادیق فعل گرفتند، در این محاضراتی که از ایشان چاپ شده، البته این محاضرات را کرارا عرض کردم و کذلک مصباح الفقاهة مال دوره های خیلی قدیم ایشان است مثلا قبل از فوتشان به پنجاه سال، شصت سال، آیا تا آخر ملتزم بودند به ما فی الکتاب، این الان فعلا خود من هم نسبت نمی دهم یعنی روشن باشد، من می گویم در کتاب این جور است نه این که رای آقای خوئی نهایتا همین باشد چون تبدل رای دارد.

به هر حال در محاضرات ایشان می فرماید مراد از معاطات و فعل شامل اشاره و کتابت هم بشود لکن عرض کردم الان در دنیای ما این ها را جدا حساب می کنند و همچنان که در دنیای اسلام نقل شده که اعتبار به لفظ است و صیغه بدون لفظ نیست در بعضی از قوانین دنیای فعلی، نمی دانم دانمارک بود یا کجا بود نگاه می کردم در بعضی از قوانین دنیای فعلی اصل را در کتابت قرار داده، اصلاً هیچ بیعی محقق نمی شود مگر با کتابت نه با لفظ، به عکس آنی که ما قرار دادیم با لفظ، آن ها با کتابت، اصل اولی هر بیع باید با کتابت است، فکر نمی کنم شاید در قانون روم باستان هم بود، به هر حال من دیدم، فعلاً نمی توانم نسبت بدهم، جای معینی را. به هر حال این خودش یک مطلب دیگری است که جداگانه بررسی می شود که مراد از معاطات چیست.

پس بنابراین بیاید فعلاً محط کلام را این جوری قرار بدهیم که مراد از معاطات ابراز فقط به فعل باشد چون ممکن است مراد از معاطات ابراز به اشاره، ابراز به سکوت، ابراز به کتابت یا حتی به لفظ غیر جامع شرائط مثلاً این مال تو، آن مال من، این جوری، نه این که فروختم، لفظ فروختم بکار نبرد، این در خانه شما باشد آن هم در خانه من باشد، مثلاً این جوری، لفظ آورده اما لفظی نیست که صیغه باشد، دقت فرمودید؟ پس مراد از معاطات هر عقدی که لفظ صریح در آن صیغه ندارد عقد معاطات باشد، خب این قراردادی است و إلا الان عرض کردم چون در دنیای علم همین حقوق و مباحث حقوقی قرارداد ها فعل را در مقابل لفظ فقط گرفتند و در مقابل آن دو تا نوشتن را گرفتند، اشاره را گرفتند، و سکوت، می گوید آقا شما خانه ات را به من فروختی به صد تومان ساکت می شود، صد تومان را می گذارد خانه را می گیرد، این سکوت را هم گفتند برای ایجاد کافی است، مراد از سکوت این است و این یک چیزی نیست که خیال بکنید الان شده، در روایات ما سکوت آمده اما در باب بکر، ازدواج بکر، سکوتها رضاها، این در باب بکر آمده اما جاهای دیگه نیامده و عرض کردیم این طور که من در این کتب اخیراً دیدم به فارسی، نمی دانم صحت و سقم این ها، در غالب قوانین بین المللی سکوت را قبول نکردند، کشور ها سکوت را قبول نکردند، این قوانینی که هست به نظرم اروپا یا آمریکا، این هایی که ایشان نوشته بود، در غالب آن ها، حالا شاید در یک مختصری، سکوت را به عنوان مبرز قبول نکردند اما بحث اشاره چرا

اختلاف دارد، کتابت را تقریباً قبول کردند، عرض کردم اصلاً بعضی ها اصل را کتابت می دانند، لفظ را قبول نکردند، آنی که بین ما معروف است لفظ را قبول کردیم بقیه را قبول نکردیم، در باب حقیقت عقد آن چه که انجام داده می شود با لفظ است.

علی ای حال فعلاً برای این که اشتباه نشود چون یک نکات فنی در این جا هست این مسئله را می خوانم به لحاظ نکات فنی این امر پنجم را و یکمی هم از بحث خارج می شویم چون مرحوم آقای نائینی در این جا یک تحلیل حقوقی خیلی قشنگی داده، خود نائینی، البته آقای خوئی رد کردند، مناقشات آقای خوئی را هم ان شا الله تعالی متعرض می شویم، شاید فردا تقریرات آقای نائینی منیه الطالب را بخوانیم، مرحوم آقای نائینی تحلیل خوبی دادند و نکته لطیفی را در باب بقیه عقود بیان کردند، ان شا الله فردا متعرض می شویم ببینیم مناقشات آقای خوئی هم بر ایشان وارد است یا نه

اعلم أنه ذكر المحقق الثاني (ره) في جامع المقاصد - علی ما حکى عنه -

عرض کردم معروف است که مرحوم شیخ کتاب نداشته، بیشتر همه محکی است، علی ما حکى عنه، خود کتاب در اختیار ایشان نبوده. الان یکی از نعم الهی به خاطر صنعت چاپ غالباً این کتاب ها هست دیگه، حالا همه که نه ولی خب زیاد شده.

أن في كلام بعضهم ما يقتضى اعتبار المعاطاة في الإجارة

شاید هم الان مخصوصاً اگر کتابت را هم از مصادیق معاطات بدانیم این نحو الان هم زیاد است یعنی نوشته می شود

و كذا في الهبة

اگر این، حالا چون خود من مراجعه خاصی نکردم به لحاظ اقوال

اگر این باشد اما فکر می کنم قبل از جامع المقاصد مطرح شده، ایشان قرن دهم است، به نظرم ۹۴۰، ۴۱ وفات ایشان است مرحوم محقق کرکی

عرض کردم مرحوم محقق کرکی اولین فقیهی است در شیعه که رسماً به عنوان ولی فقیه مطرح می شود آن هم توسط شاه طهماسب پسر شاه اسماعیل، پادشاه دوم از سلاطین صفوی ایشان را به عنوان حتی مقدمه می نویسد که ائمه علیهم السلام امر کردند که در

زمان غیبت به فقها مراجعه بشود، ایشان در آن جا اسمش را آورده محقق شیخ علی، مراد همین محقق کرکی است، ایشان گاهی به ایران می آمدند و حتی به شهر ها سر می زدند، حتی می گویند به دادگاه ها سر می زدند پرونده ها را هم نگاه می کردند مخصوصا اگر شبهه بود می دیدند این قاضی درست حکم کرده، پرونده ها را هم می خواندند و مراجعه می کردند که سهو و اشتباهی نشده باشد.

علیای حال اولین کسی است که در دنیای شیعه من به این اعتبار می گویم دنیای شیعه چون ما حکومت هایی که مثلا سربداران در خراسان هستند قبل از صفویه اند نامه ای هم به شهید اول نوشتند از ایشان خواستند بیایند خراسان لکن توش ندارد ولایت، در نامه سربداران به شهید اول عنوان ولایت، ظاهرش این است که برگردند به ایشان به عنوان فقاقت، از فتاوی ایشان، ظاهر نامه این است، نامه چاپ شده، نامه سربداران به مرحوم شهید اول و باز هم مثلا فرض کنید اگر حکومت شیعی آل بویه در بغداد بگیریم احتمال این که آل بویه زیدی باشند هست، به هر حال رسماً خلیفه حاکم بود، خلیفه عباسی که سنی بود، البته نفوس دست آل بویه بود که شیعه بودند، قدرت در بغداد در دنیای اسلام کلاً در اختیار آل بویه بود که شیعه بودند و إلا سلطه سیاسی رسمیا خلیفه همان اهل سنت بود و تمام دولت ها و کشور های اسلامی، همان مناطق کشور های اسلامی هم توسط اهل سنت إلا قلیلی و طبق قواعد اهل سنت اداره می شد.

و کذا فی الہیة

علی ای حال محقق ثانی مرد بزرگواری است و از عجائب این است که ایشان هم شهید شدند، خیلی هم مشهور نیستند قدس الله نفسه یعنی در یک سفری که ایشان بر می گشتند هم این آقایانی که پیاده امسال مشرف شدند می دیدند، به اصطلاح خود عرب ها خان نُصف یا خانِ نصف، اصلش نصف است، حالا نُصف به تعبیر عامیانه گفته می شود کاروان سرای وسط بین نجف و کربلا، سه تا کاروانسراست، یکی ربع راه است، یکی نصف است، یکی ربع باقی، در کاروانسرا این جا ایشان فوت می کنند که می گویند معلوم هم نیست چه کسی ایشان را سم داده، چجوری ایشان مسموم شدند و جنازه ایشان را با دست تا نجف می آورند، از همین خان نصف

.....

که تقریباً سی و خرده ای کیلومتر است، نصف راه تا نجف، بین کربلا تا نجف و علی ای حال انصافاً هم مرد خیلی روشنفکری است، خیلی روشن است انصافاً، خیلی دقیق است، تنبّهات بسیار خوبی دارد، جامع المقاصد کتاب موجزی است اما با ایجازش خیلی دقت نظر دارد، مرد واقعا فوق العاده ای است مرحوم محقق کرکی

پرسش: سَمی المحقق همین محقق ثانی است؟

آیت الله مددی: بله، ثانی المحققین.

ایشان همین کرکی است، شیخ علی. البته مرحوم شیخ ابراهیمی در نجف بوده که اهل قطیف بوده، ایشان ظاهراً یا با ولایت فقیه مخالف بوده یا با شخص ایشان، خیلی بهش حمله می کند، زیاد، نفی علم و عدالت و تقوی.

پرسش: سلطنت که مال طهماسب بوده

آیت الله مددی: سلطنت بله، اما این که شما از طرف امام

و خیلی عجیب هم هست، در مقاماتی که برای ایشان نوشته نصب و عزل رووسای عساگر، فرماندهان ارتش را هم ایشان نصب و عزل می کرد، این فرمان خیلی لطیف است، مرحوم آقای امینی در شهدا الفضیلة آوردند، آقایان خواستند، اسمش هم عربی است به اسم فرمان الشاهی، این فرمان الشاهی که ذکر کرده

پرسش: شاه طهماسب این نامه را چجوری؟

آیت الله مددی: به عنوان یک فرمان رسمی نوشته

پرسش: یعنی نامه شاه طهماسب را که عالمانه نوشته کار خودش بوده؟

آیت الله مددی: شاید کار علما بوده، خیلی لطیف است، انصافاً خیلی، بله در مقابل شیخ الاسلام که در عثمانی ها بود. البته این ها یک مدتی قزوین بودند، پایتخت صفویه یک مدتی قزوین بود بعد به اصفهان آمدند.

به نظرم می آید که اصفهان را به عنوان دارالخلافه، زمان قاجار تهران در این کتاب هایی که چاپ شده تهران را دارالخلافه چاپ کردند در زمان قاجار اما در اصفهان به نظرم دارالسلطنه است نه دار الخلافه.

علی ای حال کیف ما کان انصاف قصه این است که مردی است بسیار روشنفکر، دقیق النظر، گاهی هم به مطالب رجالی هم می پردازد و انصافا هم تخصص در آن رشته ندارد اما به هر حال فقیهی است بسیار بزرگوار، البته شیخ بهائی هم مرد دقیقی است انصافا، نمی شود انکار کرد، آن هم مرد ملائی است، مرد جامعی است، آن وقت در دو سه مسئله هر دو رساله نوشتند مخصوصا مرحوم قطیفی خیلی به ایشان حمله می کند، حالا این بیچاره حمله نمی کند ولی مرحوم قطیفی خیلی و انصافا هم نفی ورع و تقوی و علم و بعضی از این کتاب هایش یک مقدماتی نوشته، کسانی که دنبال سلطان می روند و حاشیه سلطان می شوند این ها چی هستند و ائمه علیهم السلام چی گفتند. بله خیلی تند است انصافا، انصاف قصه در آن درجات نیست، اصلا تصور آن درجات در حق ایشان انصافا ظلم است، مرحوم شیخ دارد که بعضی از علما راجع به علمای دیگر که تعابیر تندی را بکار می برند احتمال دارد غیبت باشد، بعضی ها از غیبت هم رد شده، اهانت و فحاشی و سب و شتم است، علی ای حال انصافا مردی است بسیار بزرگوار و دقیق النظر، خیلی دقیق النظر است انصافا و اگر این راه ادامه پیدا می کرد.

ببینید شهید ثانی هم در شرح لمعه ان شا الله موفق به تدریس شدید خیلی جاها دارد و قیل، مرادش از این قیل همین محقق ثانی است چون محقق ثانی قبل از ایشان وفات کرد، این هم خیلی عجیب است، شهید ثانی هم سعی می کند اسمش را، همشهری هم هستند، هر دویشان لبنانی اند، علی ای حال اسم نمی برد، و قیل که می گوید مرادش ایشان است، چون عرض کردم مرحوم جامع المقاصد ۹۴۰، ۹۴۱، شهید ثانی هم نهصد و شصت و پنج شهادت ایشان است

یکی از حضار: ۹۴۵

آیت الله مددی: من خیال می کردم ۴۰، ۴۱

پرسش: جایی هست که ایشان همین محقق ثانی است

آیت الله مددی: بله من دیدم، خود من مراجعه کردم

علی ای حال ایشان فی جامع المقاصد علی ما حکى عنه أن فی کلام بعضهم

دیگه یک مقدار خارج شدیم از بی حالی امروز ما بود

ما یقتضى اعتبار المعاطاة فی الاجاره

در باب اجاره هم

و کذا فی الهبة و ذلك تصویرش أنه إذا امره بعمل علی عوض معین

مثلا ببینید امره، نمی خواهد بگوید اجرای صیغه کرد مثلا یک پارچه را گفت این پارچه را بدوز مثل لباس من، پنج هزار تومان بهت

می دهم، این را ایشان معاطات گرفته، دقت کردید؟ با این که فعل نیست

این روی این تصور که اگر لفظی هم باشد واجد شرائط نباشد این می شود معاطات، إذا امره بعمل علی عوض معین، پارچ را جلوی

گذاشت گفت مثل این قبا برایم بدوز، قبا را هم نشان داد این هم پنج هزار تومان

فعمله استحق الاجرة

یکی از حضار: آثار اجاره بار می شود

آیت الله مددی: آثار اجاره بار می شود

یکی از حضار: اجرة المسمى

آیت الله مددی: الف لام آورده اجرة المسمى

روشن شد مراد مرحوم شیخ؟ آن وقت استحق هم مرادش این است ظاهرا، ظاهرش مرادش این است که این استحقاق هم بعد از عمل

است لذا ایشان به معاطات گرفته اما در باب اجاره استحقاق به خود عقد است، این دیگه حتما مطلعید در باب اجاره تا عقد بست گفت

این من به شما این پارچه را می دهم که بدوزید آجرتک برای این، چون می دانید اجاره دو جور است، اجاره اعیان است و اجاره

.....

ابدان است یا اشخاص، اجاره اعیان مثل همین اجاره خانه که الان ما داریم مثلاً خانه اجاره می دهد، این را اصطلاحاً اجاره اعیان می گویند، اجاره ابدان یا اشخاص مثلاً همین بنا می آورد می گوید ایشان کار بکنند، یا خیاطی می کند یا برایش گوسفند می کشد إلی آخره.

فعله استحق الاجرة

ظاهر این عبارت، حالا چون فقیه است، ملاست، ظاهراً می خواهد بگوید عقد نیست چون اگر عقد باشد از حین عقد يستحق الاجرة، از این که دارد فعله استحق الاجرة می خواهد بگوید استحقاق بعد از عمل است نه من حین العقد، اگر عقد باشد از حین العقد استحقاق است، نکته فنی روشن شد؟ یعنی اگر گفت شما بیاوید دو روز کار بکنید مثلاً امروز کار بکن پنجاه تومان، آن گفت قبول کردم از همان حین می تواند پولش را مطالبه بکند، شما هم در ذمه ایشان عمل یک روز را مالک شدید. کل یملك، این یملك عمل یک روز را از آن طرف، آن هم یملك این صد هزار تومان را از این طرف، این اصطلاحشان این است

و لو كانت هذه إجارة فاسدة لم يجز له العمل

این لم يجز بعید است، چون به هر حال لا اقل رضا هست

و لم يستحق أجرة مع علمه بالفساد

البته تصور این که ایشان وارد بحث شدند قشنگ است اما نتیجه گیری هایش یکمی مشکل است

و ظاهرهم الجواز بذلك

ظاهر فقها این است که جواز، ظاهراً مراد از جواز همان اباحه باشد که جائز است

و كذا لو وهب بغير عقد؛ فإن ظاهرهم جواز الإلتلاف

یعنی می تواند تصرف بکند

و لو كانت هبة فاسدة لم يجز، بل مُنَع من مطلق التصرف

اصلا تصرف نمی تواند بکند

و هی مَلَحَظ وجیه

حالا در این کتاب نوشته، در این حاشیه نوشته در چاپ نسخه خود جامع المقاصد مُلَخَّص وجیه

یکی از حضار: ملاحظه وجیه

آیت الله مددی: ملاحظه دارد؟ این جا ملحظه دارد، در حاشیه نوشته فی المصدر و هو ملخص، ملخص که خیلی معنا نمی دانیم. در

چاپش چی آمده؟

یکی از حضار: ملاحظه

آیت الله مددی: همین درست است، شاید نسخ چاپش فرق می کند چون ایشان نوشته فی المصدر و هو ملخص وجیه مگر این که

مرادش از مصدر کتاب نسخه مکاسب باشد، البته اصطلاحا وقتی مصدر می گویند یعنی کتاب جامع المقاصد، اگر مرادشان نسخه

مکاسب باشد در مکاسب را می گویند فی الاصل، اصل یعنی خود کتابی که ازش گرفتیم.

علی ای حال و هی مَلَحَظ وجیه

این ملحظ درست است، بد نیست انصافا، ملخص که معنا ندارد، ملاحظه هم خوب است، با هی هم ملاحظه بهتر می سازد و هی

ملاحظه وجیه

و فیه

بعد مرحوم شیخ دیگه این جا یک مقداری چون عرض کردم می خواهیم این مسئله را از کلمات مرحوم نائینی و بعضی دیگر بخوانیم

و نکات حقوقی و فنیش را متعرض بشویم ان شا الله بعد توضیحاتش، این جا فقط به اندازه آشنایی با کلمات شیخ و راهی که مرحوم

شیخ رفتند

و فیه أن معنی جریان المعاطاة فی الإجارة علی مذهب المحقق الثانی الحکم

چون ایشان در معاطات قائل به ملکند

بملک المأمور

مأمور مراد در این جا، عرض کردم در اجاره اعیان اصطلاحاً این طور است مثلاً می گوید این خانه را اجاره دادم، این کسی که مالک خانه است بهش می گویند موجر، آن کسی که این منافع خانه را ازش استفاده می کند بهش می گویند مستاجر، آن پولی که قرار داده شده بهش می گویند اجرت، اصطلاحاً این است موجر و مستاجر اما اگر اجاره ابدان بود مثلاً می گوید بیا این جا کار کن روزی صد هزار تومان، آن کسی که می گوید بیا کار کن بهش می گویند مستاجر، این جا عکس آن است تقریباً، آن کسی که کار می کند بهش می گویند اجیر، غرض این عناوین را دو تا باب است اصطلاحاتش حفظ بشود، کارگر را بهش اجیر می گویند، آن مال را هم اجرت می گویند، در این جهت با هم شریکند.

الحکم بملک المأمور

این مراد از مأمور در این جا اجیر است، البته ایشان نوشته لم ترد مأمور در یکی از نسخ مکاسب

حالا اگر به جای مأمور اجیر بود البته مأمور چون گفت آمر، امره، پس مراد از ملک مأمور یعنی اجیر، الاجر المعین که اجرت باشد علی الامر که مستاجر باشد، این مثال ایشان در اجاره ابدان است یا اجاره اشخاص، روشن شد این مثال اجاره ای که ایشان زده در معاطات در اجاره اعیان هم می آید معاطات، فرق نمی کند

و ملک الامر

عرض کردم وقتی که عقد درست شد هر دو مالک می شوند، این مالک اجرت می شود آن مالک عملش می شود. به اندازه یک روز و ملک الامر

آمر در این جا مراد همان جناب آقای مستاجر است

العمل همان عین، آن کاری که مثلاً یک روز کار بکند

المعین علی المأمور به

مراد از مامور در این جا باز اجیر است

حالا همان اصطلاحات خودش را بکار می برد چون کلمه امر بکار برده بود فنی تر است، این کار مرحوم شیخ فنی تر است لکن ما

مرادفاتش را عرض کردیم مراد این است

و لم نجد من صرح به

یعنی فی الملک، به یعنی فی الملک

فی المعاطاة

ملک در باب اجاره

و لم نجد من صرح به

من صرح بالملک به این معنا در باب معاطات.

البته تعجب است، ایشان می خواهند بگویند روی مسلک ایشان، لازمش این است که از حینی که معاطات واقع شد مالک بشود اما

ظاهر محقق کرکی من بعد العمل بود

فعمله يستحق اجرة

این فعله درست بود، ظاهرش این است، ایشان می خواهد مرحوم شیخ این طور بگوید لازمه مذهب ایشان این است که از حین

معاطات مالک بشود اما از آن طرف گفته من حین العمل، آن هم تازه علی کلام

و أما قوله: "لو كانت إجارة فاسدة لم يجز له العمل" فموضع نظر؛ لأن فساد المعاملة لا يوجب منعه عن العمل

چون اباحه مالکی است، عبایش را، کاپشنش را در اختیار او قرار داده است

سیما إذا لم یکن العمل تصرفا فی عین من أموال المستأجر.

پس این جا مستاجر درست بکار برده، مستاجر یعنی آمر، باز هم کلمه آمر را بکار می بردند، چون قبلا آمر گفتند این جا هم آمر،

إذا لم یکن العمل

مثلا فرض کنید به این آقا پول می دهد که این جا در این خیابان آشغال ریخته شده بیااید این آشغال های ریخته شده را جمع بکنید

مثلا من باب مثال، تصرفی در ملک، چرا لم یجز؟ چرا فساد معامله یوجب منعه عن العمل

و قوله : "لم يستحق أجره مع علمه بالفساد" ممنوع؛ لأن الظاهر ثبوت أجره المثل؛

لم يستحق أجره البتة این ظاهرا اجرة مرادشان الاجرة باشد، یک الف لامی می گذاشت بهتر بود، مراد همان اجر معین است

لأنه لم يقصد التبرع

این مطلب شیخ را عرض کردم آن وقت هم که خواندیم عرض کردم این ها یک قاعده ای دارند و این قاعده صحیح است هر عملی را

که انسان انجام می دهد اصل اولی این است که محترم است، این اصالة احترام عمل المسلم بلکه انسان، در نتیجه هر کسی هر عملی

را انجام داد استحقاق اجرت دارد، این اصل اولی است. اگر قصد تبرع کرد ندارد، شخصی آمد دید درخت های شما خراب می شود من

باب مثال شروع به هرس کردن کرد، بعد می گوید خیلی خب، پولش را هم بده، می گوید تو همین جوری، می گوید من قصد تبرع

نکردم، خوب دقت بکنید، اگر قصد تبرع کرد نمی تواند حتی برگردد، دیگه برگشت هم ندارد. همان بحثی که گفتیم فرض کنید رد می

شود گوسفند یا مرغ مردم در خیابان است می بیند در خانه دو روز سه روز تا صاحبش بیاید، قصد تبرع هم نداشت استحقاق اجرت

دارد اما اگر قصدش تبرع بود، گفت من برای رفاقت این کار را کردم، بعد از این که قصد تبرع تمام شد می گوید می خواهم برگردم

پول بگیرم دیگه نمی شود، عملی که وقع متبرعا دیگه عوض نمی شود، این ها را عرض کردم عناوینی هستند از قبیل عناوین صرف

الوجود، این ها یک بار پیدا می شوند، مکرر نمی شوند

دو بار نمی شوند مثل اجازه، عقد فضولی اگر اجازه داد دیگه رد نمی تواند بکند، اگر رد کرد دیگه اجازه نمی تواند بدهد، این ها

مفاهیم صرف الوجودند، عناوینی هستند که فقط یک وجود واحد دارند، اگر محقق شد دیگه، ولایت فقیه را هم عرض کردم از این

قبیل است، اگر یک فقیهی آمد در یک جا متصدی شد، یک مدرسه ای در حدود ولایت، مدرسه خرابه یا مسجدی یا اداره جامعه دیگر فقیه بعدی نمی تواند اصلاً بیاورد، اصلاً چون ولایت طبیعتاً طبق تصور، و لذا خوب دقت بکنید حجیت خبر صرف الوجود نیست، اما ولایت صرف الوجود است یعنی اگر کسی آمد به شما گفت زید زنده است، یکی آمد گفت زید مرده است، بگوییم اگر زید زنده است را قبول کردیم دیگر زید مرده است را قبول نمی کنیم، نه حجیت خبر صرف الوجود نیست، یکی آمد گفت زنده است، یکی آمد گفت مرده است، یکی آمد گفت مریض است، یکی گفت نه، هر کدام، خبر خبر است، خوب دقت بکنید این نکته که بعضی ها از قبیل وجود ساری هستند، بعضی ها از قبیل صرف الوجودند، این تبرع از قبیل صرف الوجود است یعنی اگر قصد تبرع کرد دیگر، اجزه و رد در فضولی از قبیل صرف الوجود است حتی بنا بر مبانی حالا تقلید، حالا مثلاً تقلید از قبیل صرف الوجود است یا از قبیل وجود ساری است، حجیت خبر از قبیل صرف الوجود نیست، از قبیل وجود ساری است، ولایت از قبیل صرف الوجود است، امثال از قبیل صرف الوجود است یعنی اگر گفت آب بیاور آب آوردید امثال این است، ممکن است شما ده بار دیگر بروید آب بیاورید دیگر امثال نیست، اتیان عمل است.

پرسش: امر امثالش این جوری است، نهی این جوری نیست

آیت الله مددی: حالا آن چون به خاطر این که امثالش انعدام طبیعت است بانعدام جمیع افراد

مطلب روشن شد؟

پرسش: اگر یک کسی اول رد بکند بعدش

آیت الله مددی: نمی تواند دیگر، رد کرد تمام شد

پرسش: عرفی است

آیت الله مددی: نه عرفی هم نیست، کجا عرفی است، نه بیخود دیگر، رد شد دیگر عقدی نیست، عیب ندارد چی؟ باید عقد باشد اجازه بدهد، عرفی اگر باشد به قول قدیمی ها در دهات مثلاً، و إلا علمی نیست چون این نکته فنیش این است، وقتی اجازه داد تمام شد

دیگه عقد متزلزل نیست که رد بکند، اجازه و عقد به عقد متزلزل می خورد، اگر گفت رد کردم عقدی نیست دیگه، چی می خواهد

اجازه بدهد؟

پرسش: مباحث معاطات معنا ندارد

آیت الله مددی: نه این ها نکته فنی، این خیلی نکته لطیفی است،

پرسش: قاعده بفرمایید

آیت الله مددی: قاعده ندارد متأسفانه، این ارتکازات عقلائی است، مثلاً این که می گویند چند تا فقیه داریم ولایت فقیه متعدد می

شود، این نکته فنیست این است که ولایت فقیه، ولایت اصولاً در جامعه از قبیل صرف الوجود است، حتی ولایت شخصی، یک بچه ای

سفیه است، پدرش هست، جدش دیگه تصرف نمی تواند بکند، اگر آمد چون اصلاً اصطلاحاً این طور است، حالا مرحوم نائینی می

گوید ولایت مورد جایی است که فراغ است، وقتی که آمد پر کرد دیگه فراغی مطرح نیست دیگه، مسجد بدون متولی، فقیه می رود

متولی می شود، اگر فقیه متولی شد دیگه مسجد بدون متولی نیست، بنده صاحب تقصیر عرض کردم در بحث ولایت فقیه اگر باشد

نکته اش این است که اصولاً چه ولایت شخصی مثل بر سفیه و این ها و چه ولایت اجتماعی مثل ولایت فقیه اصولاً ولایت از مقوله

صرف الوجود است، امثال هم از مقوله صرف الوجود است. اصلاً وجود ساری نیست اما خبر از قبیل صرف الوجود نیست، یک کسی

آمد خبر داد، شما قبول نمی کنید، ثقة هم بود به قول ایشان، یک ثقه دیگر هم آمد خلافتش گفت، می گوید خبر اول که آمد دومی

نمی آید، نه می آید، چرا نیاید؟ چون خبر شانش طریقت به واقع است، یکی از این دو طریق اشتباه است اما ولایت این نیست و لذا

مثلاً بعضی ها معتقدند در تقلید هم صرف الوجود است، در تقلید وجود ساری است، حالا آن مسئله تقلید نکته خاصی دارد که نمی

خواهم واردش بشوم. علی ای حال این نکته، این که فرمودید ضابطه، ضابطه هم نمی توانیم ببینیم، این یک ارتکازات عقلائی دارد و

یک مقدارش هم یعنی آن موضوع دیگه محقق نیست، مثلاً عقد متزلزل، عقد متزلزل تا اجازه دادید برداشته شد، این متزلزل نیست. بعد

می خواهید ردش بکنید، چی را ردش می کنید؟ باید عقدی باشد متزلزل باشد ردش بکنید، اگر ردش کردید دیگه این عقد نیست، در

و عای خودش برداشته شد، چی را می خواهید اجازه بدهید؟

پرسش: استاد اگر اجازه بدهد همچنان متزلزل می ماند

آیت الله مددی: چرا متزلزل باشد؟ مالک است نه عاقد. تمام شد دیگه، آن عقد تمام شد

ببینید مگر خیار مجلس داشته باشد، آن هم معلوم نیست خیار مجلس مال آن

علی ای حال این نکته ای را که مرحوم شیخ فرمودند ما اضافه کردیم، اصل اولی عمل هر انسانی محترم است یعنی مابازا دارد، إلا

إذا قصد التبرع، دقت کردید؟ نه این که بگوییم اصل اولی عمل محترم است إلا إذا قصد الاجرة، عکسش، اصل اولی اصالة احترام

عمل، این را تعبیر می کنند به اصالة عمل مسلم، هر کسی که عملی انجام داد اصل اولی این است که استحقاق بدل دارد مگر این که

قصد تبرع کرده باشد و اگر قصد تبرع کرد این از قبیل صرف الوجود است، دیگه نمی تواند مطالبه اجرت بکند

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين